



# نیروی ناسیونالیسم: کنترل ورهایی آن در شوروی سابق

حمیدرضا جلائی پور<sup>۱</sup>

در تحلیل تحولات شگرف اتحاد جماهیر شوروی سابق در یک دهه گذشته، محققان به نقش دولت-ایدئولوژی نامت‌نگر حرب کمونیست، سیاستهای اقتصادی و سیاسی گورباچف به کرات و به حق اشاره کرده‌اند. این مقاله، برخلاف آن مطالعات، کوشش دارد تحولات اخیر شوروی سابق را از زاویه «نیروهای ناسیونالیستی»، آن هم از یک چشم‌انداز تاریخی و جامعه‌شناختی، مورد ارزیابی قرار دهد. از این رو خواننده با مطالعه این مقاله با سه دوره تاریخی که روسها سه سیاست بلندمدت را در آن پیشه کردند آشنا می‌شود: الف) سیاست «ناسیونالیسم در شکل و سوسیالیسم در محتوی» دوره لنین که جایگزین سیاست ناسیونالیسم مذهبی روسی در زمان تزارها گردید؛ ب) سیاست «سوسیالیسم در فرم و روسی کردن در محتوی» استالین بجای سیاست لنین؛ ج) سیاست «سوسیالیسم در فرم و پلورالیسم در محتوی» گورباچف بجای استالینی. سیاستی که هنوز روسیه برای تحقق آن با چالش‌های اساسی روبه‌رو است.

## مقدمه

دو سال از برنامه اصلاحات هیأت حاکمه (در زمان گورباچف - ۱۹۸۵) برای بهبود ساختار بیمار «جامعه شوروی»<sup>۲</sup> گذشته بود<sup>(۱)</sup> که به نیروی بنیان‌کن «ناسیونالیسم» در صحنه سیاسی توجه شد.<sup>(۲)</sup> قبل از آن تشخیص و نگرانی هیأت حاکمه متوجه ضعف در «سامان اقتصادی» و در «سامان سیاسی» بود که پرسترویکا و گلاس‌نوست دو نسخه درمانی آنها بودند.<sup>(۳)</sup> اما پویایی نیروی ناسیونالیسم در شکل جنبشهای سیاسی - قومی از ۱۹۸۶ به بعد و

۱. حمیدرضا جلائی پور، دکتری در جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه لندن و از محققان دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است. از این نویسنده کتاب کردستان توسط دفتر مطالعات نیز به چاپ رسیده است.



استقلال ۱۴ جمهوری در سالهای ۱۹۹۱ و تداوم خیزشهای قومی در داخل این جمهوری‌ها (از اولین آن، بحران فره‌باغ بین ارامنه و آذری‌ها و تا بحران خونین چین) توجه به این نیرو را جدی کرده است. به همین جهت اخیراً بخش قابل توجهی از مطالعات جدید «شوروی‌شناسی» به درک همین نیروی ناسیونالیستی اختصاص یافته است.<sup>(۴)</sup>

اگر نیروی ناسیونالیزم را در این شکل‌بندی جدید سیاسی (تشکیل ۱۵ جمهوری جدیدالتأسیس) جدی بگیریم، سپس این سؤال پیش می‌آید که این نیروی ناسیونالیستی در دوران هفتادساله کمونیستها چگونه مهار می‌شد که نه در شکل «تجزیه»، که در شکل «اتحاد» جماهیر شوروی ظاهر گردید. خصوصاً وقتی متوجه می‌شویم، این تنوع قومی نه مربوط به دوران کمونیستها بلکه میراث امپراتوری تزارها است و آنان حداقل یکصد سال بر این تنوع قومی حکومت کرده‌اند. بر اهمیت این سؤال افزوده می‌شود ز این رو کوشش برای درک سؤالات ذیل بی‌ارزش نخواهد بود. روسیه تزاری با چه سیاست و عواملی این نیرو را کنترل می‌کرد؟ و این کنترل چگونه در دوره کمونیستها در شکل «اتحاد جماهیر شوروی» تداوم پیدا کرد؟ و چگونه در دوره اصلاحات (۱۹۸۵ به بعد) نیروی ناسیونالیستی رها شد و منجر به فروپاشی گردید؟ و خصوصاً اینکه چرا تاکنون از میان گروههای قومی تنها ۱۴ جمهوری به استقلال رسیدند؟ در پاسخ به این سؤالات، از دیدگاه روش‌شناسی به یک نگاه تاریخی-ساختاری (به‌رغم همه کمبودهایی که دارد) نیازمند هستیم.<sup>(۵)</sup> یعنی حتی الامکان برای درک چگونگی کنترل و رهایی نیروی ناسیونالیزم، آن را با عوامل مهم ساختار اجتماعی مانند منافع اقشار اجتماعی، ایدئولوژی، قدرت سیاسی، ... در سه دوره تزاری، کمونیستی و اصلاحات مورد توجه قرار دهیم.

قبل از تشریح سؤالات فوق پنج نکته منظور از «نیروی ناسیونالیزم قومی - ملی» را در این مقاله روشن می‌کند. اول اینکه این نیروی قومی از همبستگی افراد در یک گروه اجتماعی به‌وجود می‌آید و در صحنه سیاسی نقش اساسی باز می‌کند. دوم، عواملی که در گروه اجتماعی ایجاد همبستگی و به تشکیل نیروی قومی کمک می‌کنند می‌توانند عواملی چون رفتار دینی، زبانی و فرهنگی (و عوامل و شرایط دیگر) که در بین افراد جامعه مشترک است باشد، به شرطی که افراد گروه به این عوامل به‌طور نسبی آگاه باشند. سوم، منظور از عوامل

دیگر، عواملی است که در هر قوم و در هر شرایط متفاوت می‌باشد مثلاً گاهی «دشمن خارجی» یا «طبقه مسلط حاکم» یا «ایدئولوژی» یا «استقلال سرزمین» یا «رسیدن به توسعه اقتصادی» موجب همبستگی بین یک قوم یا ملت می‌شود. چهارم، بین ناسیونالیسم ملی و قومی نیز تفاوت محتوایی قائل نمی‌شویم بلکه به قومی لفظ ملت را اطلاق می‌کنیم که توانسته باشد (به هر دلیل) یک دولت مستقل تشکیل داده باشد. پنجم و نکته آخر اینکه در این مطالعه توجه ما به ویژگی‌های ناسیونالیسم (یا قومیت) در درون هر یک از گروه‌های قومی در شوروی نیست، بلکه تمرکز ما به چگونگی کنترل و رهایی نیروی ناسیونالیسم در سطح اقوام و ملت‌های شوروی سابق با توجه به سیاست روسها است.<sup>(۶)</sup>

### دوره تزارها

پادشاهی روسی در اوایل قرن ۱۵ در مسکو شکل گرفت. بتدریج حوزه قدرت سیاسی آن از چهار طرف در طی چهار قرن گسترش یافت (خصوصاً بعد از سقوط قازان خان - ۱۵۵۲ و استراخان - ۱۵۵۶ در منطقه بزرگ ولگا). اوج این گسترش و تسلط در دوره تزارها در قرن ۱۹ بود. به طوری که در آغاز قرن ۱۸ جمعیت روسیه چهل میلیون و در پایان قرن ۱۹ صدوسی میلیون نفر گردید که در میان آنها بیش از دویست گروه قومی وجود داشت. در سرشماری ۱۹۲۹ دویست گروه قومی تشخیص داده شده بود اما در سال ۱۹۳۹ بخاطر ادغام گروه‌های قومی کوچک در گروه‌های بزرگتر و تغییر در تعاریف مردم‌شناسی (در تشخیص گروه‌های قومی)، تعداد گروه‌های قومی تقلیل یافت. در سرشماری ۱۹۷۹، صد و چهار قومیت در شوروی تشخیص داده شده است.<sup>(۷)</sup> (برای آشنایی با گروه‌های زبانی - قومی در سال ۱۸۹۷ نگاه کنید به جدول شماره یک که در پیوست مقاله می‌باشد).

تسلط (کنترل و در مواقع لازم سرکوب) بر اقوام متنوع یکی از مسائل اصلی تزارها بود و این تسلط بر اقوامی که غیر از زبان در مذهب هم با روسها تفاوت داشتند جدی‌تر می‌شد مانند مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز و مسیحیان کاتولیک (در جدول شماره ۲، مذاهب اصلی شوروی به همراه جمعیت آنها آمده است). طبق گفته لنین، روسیه تزاری که در واقع «زندان اقوام»، بود به دو گروه اجتماعی - حقوقی تقسیم شده بودند. گروه حاکم و گروه

بیگانه.<sup>(۸)</sup> گروه اول اغلب روسها (روسیه کبیر) و اکراینی‌ها (روسهای کوچکتر) و بیلوروسی‌ها (طفیلی روسها) را دربر می‌گرفت. این گروه بزرگ یعنی سه گروه اسلاو شرقی در منطقه مهم اروپایی روسیه و سبیری جمعیت غالب را تشکیل می‌دادند. تزارها برای ایجاد یگانگی قومی (یا روسی کردن مردم) آموزش زبان اوکراینی و بیلوروسی را ممنوع کرده بودند (این دست‌کاری فرهنگی نیروی ناسیونالیزم را در بین آنها زنده نگهداشت). گروه بیگانه، شامل همه مردم غیراسلواک می‌شد. به بیان دیگر دربرگیرنده مردم بومی منطقه ولگا، شمال و ماورای قفقاز، قزاقستان، آسیای مرکزی و سبیری بوده؛ اگرچه در معنای رسمی، کلمه «بیگانه» به قبایل مناطق یادشده اطلاق می‌شد. حقوق اجتماعی این گروه «بیگانه» با روسها تفاوت داشت و آنها می‌بایست سهم مشخصی را به‌عنوان مالیات می‌پرداختند و اجازه عضویت در خدمات نظامی را نداشتند. تزارها در تسلط قومی بر بیگانه‌ها از حمایت همه‌جانبه کلیسای ارتدوکس (حتی هنگام اعمال خشونت) برخوردار بودند. شعارشان به همراه کلیسا این بود: ایمان، تزار، میهن. تزارها برای تغییر مذهب قوام، در بین فرقه‌های کوچک مذهبی (غیرمسیحی) موفق بودند اما در مورد مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز و ارمنی‌ها موفق نبودند.<sup>(۹)</sup> مرزهای تقسیمات کشوری (استانها و مناطق) را از درون خاک گروه‌های قومی می‌گذراندند و حتی‌الامکان از ایجاد همیستگی قومی و تشکیل نهادهای قومی در بین آنها جلوگیری می‌کردند. زبان و فرهنگ آنها را در مقابل فرهنگ و تمدن برتر روسی تحقیر می‌کردند. به اختلافات قومی دامن می‌زدند (مانند قتل عام مسلمانان در منطقه ارمنستان و یهودیان در جنوب). مقام‌های قومی را سرکوب می‌کردند و آنها را به مناطق دورافتاده (و از لحاظ اقتصادی پست) تبعید می‌کردند. بدین ترتیب قدرت نظامی تزارها، ناسیونالیزم افراطی روسی (طبق تفسیر طبقات حاکم)، حمایت و توجیه همه‌جانبه کلیسای ارتدوکس عوامل مهم کنترل نیروی قومی تا پایان قرن ۱۹ در امپراتوری روسیه بودند و به‌رغم گسترش پدیده جدید دولتهای ملی در اروپا و آسیا، اقوام در روسیه نتوانستند دولتهای مستقل تشکیل بدهند.

#### دوره کمونیستها: ۱۹۹۱-۱۹۱۷

برخلاف دوره تزارها، معضله اقوام در ایدئولوژی کمونیستها مورد توجه قرار گرفت و

همین توجه و همدردی یکی از عوامل مهم فروپاشی امپراتوری و پیروزی انقلاب کمونیستی بود، پدیده‌ای که در تحلیل انقلاب سوسیالیستی شوروی توجه شایسته به آن نمی‌شود. قبل از انقلاب، لنین رهبر انقلاب کمونیستی نوشته بود: «در روسیه، برخلاف امپراتوری چندفرهنگی اتریش - مجارستان، یک دولت تک‌فرهنگی حاکم بود. روسها در روسیه کبیر بخش اعظم زمینها را اشغال کرده بودند. آنچه درباره این دولت تعجب‌آور است اینکه اولاً درحالی که «بیگانه‌ها» ۵۷٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند در مناطق دوردست زندگی می‌کردند و ثانیاً سرکوب آنها به‌طور قابل توجهی شدیدتر از دولتهای همسایه بود.» (۱۰) او حتی اندیشه حق ملی و حق تعیین سرنوشت و جدایی و تشکیل دولت مستقل را برای اقوام غیرروسی به رسمیت شناخت و تأکید کرد که آزادی برای جدایی را باید به رسمیت بشناسیم چون: «بیداد تزاریسیم، بورژوازی روسیه کبیر. آنچه میراثی از بدبختی و بی‌اعتمادی برای مردم روسیه و ملت‌های همسایه بجای گذاشته است که باید با «عمل» ریشه کن شود نه با حرف در کنگره دوم (۱۹۰۳) حزب دموکرات اجتماعی کارگران روسیه، حق تعیین سرنوشت برای همه قومیتها برابر شمرده شد. حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷، همین حقوق را حتی «تشکیل دولت مستقل» را برای همه اقوام به رسمیت شناخت.» (۱۱)

در مقابل امتیازات فوق، کمونیستها، مخصوصاً لنین، تأکید می‌کردند که ملت‌ها در این جدایی نباید عجله کنند چون مبارزه اصلی، مبارزه طبقاتی (کارگران و سرمایه‌داران) است. در تأکید به مبارزه طبقاتی، بجای مبارزه ناسیونالیستی، لنین به اندیشه مارکس توجه داشت که از نظر او ناسیونالیزم ایدئولوژی طبقات بورژوا بود و اصالت نداشت. در اندیشه لنین هرچه دولت بزرگتر، هرچه اتحادیه‌ها بزرگتر، هرچه مردم از اقوام مختلف در کنار هم بیشتر، مبارزه سرنوشت‌ساز کارگران برای سوسیالیزم و دموکراسی بهتر خواهد بود. او صراحتاً می‌گفت: «هم کارگران روسی و هم غیرروسی از استعمار زمین‌داران و سرمایه‌داران رنج می‌برند. لذا انقلاب اجتماعی (یعنی مبارزه کارگران و سرمایه‌داران) گروه‌های قومی را در یکدیگر ادغام می‌کند و با انقلاب اجتماعی (یا توسعه تاریخی) موانع و تعصبات ملی شکسته می‌شود و اقوام گوناگون با ایجاد سرمایه مشترک در شرکتهای سهامی و کارخانه‌های مشترک در کنار هم قرار می‌گیرند. لذا مسئله اساسی گروه‌بندی طبقاتی است، نه قومی - اجتماعی.» (۱۲)

به رغم جذابیت اندیشه فوق، پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه (۱۹۱۷) هم عامل رهایی و هم عامل دربند کشیدن نیروی قومی بود، چون از یک طرف رهایی همه اقوام را اعلام کرد و از طرف دیگر برای تحقق «جامعه سوسیالیستی» همه اقوام به اتحاد دعوت می‌شدند و برای درمان چالش نیروی ناسیونالیستی با نیروی سوسیالیستی (ناشی از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم)، الگوی ایجاد «دولت اتحاد جماهیر شوروی» نسخه‌ای شد که هم وعده حق تعیین سرنوشت قومیتها عملی گردد و هم «جامعه سوسیالیستی» که هدف ایدئولوژی انقلاب بود تحقق یابد. لذا به محض پیروزی انقلاب، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، خطاب به کارگران و دهقانان و سربازان «حق تعیین سرنوشت» قومیتها به رسمیت شناخته شد. در اعلامیه نوامبر همین سال، در دومین کنگره شوراهای سراسری روسیه، برای این حق چهار ویژگی قائل شدند. یک برابری و حاکمیت قومیتها؛ دوم، حق جدایی و ایجاد دولت مستقل؛ سوم، الغای هر امتیاز مذهبی و قومی و منطقه‌ای؛ چهارم، زندگی و ترقی آزاد اقلیتها و گروههای قومی در درون روسیه. در این اعلامیه اشاره نشد که اقوام چگونه می‌توانند از این حق استفاده کنند. در مقابل به محض چاپ این بیانیه، «کمیسون قومیتها» به رهبری استالین، اعلام می‌کند که حقوق مذهبی و قومی مردم به این خاطر تأیید شده که مردم «انقلاب سوسیالیستی» را جدی تلقی کنند. بدین ترتیب در راه اجرای حق تعیین سرنوشت قومیتها عواملی چون: شکل‌بندی پیچیده (و بشدت مخلوط) قومیتها؛ تفاوت در درجه آگاهی و همبستگی قومیتها؛ مشخص نبودن آمار و مرزهای قومی؛ بالا گرفتن جنگهای شهری در میان اقوام؛ شرایط بد اقتصادی مردم؛ وعده‌های توسعه اقتصادی (توسط بلشویکها و احزاب و گروههای محلی آنها) و ضرورت مبارزه با قدرت خارجی (امپریالیستها)، همه شرایطی را فراهم آوردند که کمونیستها بتوانند الگوی اتحادیه جماهیر سوسیالیستی شوروی، را در قالب یک دولت قدرتمند ایدئولوژیک و توتالیتر به مرحله عمل بگذارند. قدرتی که از لحاظ نظامی به ارتش سرخ و از لحاظ سیاسی به حزب کمونیست و سازمان متمرکز اداری و از لحاظ اقتصادی با برنامه اشتراکی، مجهز بود. هسته اصلی این قدرت را عملاً «جمهوری روسیه» تشکیل می‌داد.<sup>(۱۳)</sup> از این رو اجرای «حق تعیین سرنوشت» در پناه چنین قدرتی صورت گرفت. در چارچوب «اتحاد جماهیر شوروی» در دوران کمونیستها از میان ۱۰۴ قوم، ۴۵ قوم

توانستند از حق تعیین سرنوشت در شکل اتحادیه، خودمختاری و مناطق و نواحی از لحاظ اداری خودمختار، استفاده کنند. این روند سی سال (۱۹۳۷-۱۹۱۷) طول کشید و شکل نهایی آن در کنگره ۱۸ اتحادیه جماهیر شوروی تصویب شد و با اندکی تغییرات در سال ۱۹۷۷ مجدداً مورد تأیید قرار گرفت که بدین شرح بودند: پانزده اتحادیه (که هم‌اکنون همان ۱۵ جمهوری جدیدالتأسیس هستند) که سیستم اداری آنها به «دولت - کشورهای» متداول در کشورهای دیگر شباهت داشتند؛ دوازده جمهوری خودمختار؛ هشت منطقه خودمختار اداری و ده ناحیه خودمختار اداری. در جدول شماره ۳ اسامی این سی‌وسه واحد سیاسی و تعداد جمعیت آنها ذکر شده است. نکته مهم و قابل تأمل این است که اگر چه در اغلب این واحدهای سیاسی، جمعیت یک قوم نسبت به اقوام دیگر در اکثریت است (به استثنای قزاقستان) ولی تنوع قومی و ویژگی تمام این واحدهای سیاسی است جدول شماره ۳ این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد.

در دوران جنگ جهانی دوم، در اتحاد جماهیر شوروی «نیروی ناسیونالیسم» در شکل روسی‌گرایی نیز ظاهر شد. در هنگام جنگ، توسط استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، ناسیونالیسم به‌طور جدی در بسیج توده‌ها مورد استفاده قرار گرفت. در این دوره مهاجرت روسها به مناطق غیرروسی تداوم پیدا کرد. آموزش ایده‌های حزبی از طریق مدارس و واحدهای فرهنگی شدت پیدا کرد. اقتصاد محلی هرچه بیشتر به اقتصاد مرکز وابسته گردید سازمان اداری هرچه بیشتر متمرکز و عمودی (از بالا به پایین) شد. هرچه بیشتر مذهب در بند کشیده شد و تز ایجاد یک «جامعه تاریخی یا جامعه شوروی» که در اصل یک سیاست «انهدام قومی و ملی» بود، هرچه بیشتر تقویت شد صد هزار چچن، آلمانی، تاتاری... از جمهوری روسیه به آسیای مرکزی و سیبری به‌عنوان خیانت علیه «جامعه شوروی» تبعید شدند. در این دوره یک حکومت مبتنی بر «سلسله مراتب ملی» تشکیل شده که در رأس آنها روسها به‌عنوان قوم برتر بودند و سپس جمهوری‌های اوکراین، بیلوروسی، سه جمهوری بالتیک و قزاقستان، جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی قرار گرفت. عملاً سیاست اصلی استالین «قومیت در فرم و روسی شدن در محتوی بود» در مقابل سیاست لنین که «ناسیونالیسم در فرم و سوسیالیسم در محتوی بود» (۱۴).

## چگونگی حل تعارض

در دوره کمونیستها یک تعارض آشکار وجود داشت از یک طرف اقوام از «حق تعیین سرنوشت» برخوردار بودند و از طرفی این حق مشروط به تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست در اتحادیه جماهیر شوروی بود. به رغم توضیحاتی که تاکنون داده‌ایم سؤال از اینکه دولت مرکزی با چه فرمولی در عمل به این تناقض پاسخ می‌داد (تناقضی که ۷۰ سال تداوم پیدا کرد) همچنان شایسته توجه است. این فرمول را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

حکومت مرکزی، مجموعه‌ای از برنامه‌ها و منابع اقتصادی را با تشخیص نخبگان محلی (یا کمونیستهای هر قوم) برای اتحادیه‌ها و خودمختاری‌ها اختصاص می‌داد و از قدرت آنها در حکومت محلی حمایت می‌کرد و در مقابل نخبگان محلی «وفاداری» واحد سیاسی خود را به عنوان عضو و شریک در اتحاد جماهیر شوروی اعلام می‌کردند و نخبگانی که اندیشه دیگری در سر داشتند عملاً از صحنه سیاسی حذف می‌شدند و البته این حذف با توجه ایدئولوژی سوسیالیستی تلطیف می‌شد. به بیان دیگر تشکل نخبگان محلی (رؤسای حزبی، مدیران واحدهای تولیدی، رؤسای اتحادیه‌ها، مقامات اداری و مبلغین ایدئولوژیک) نقش نهادهای واسط بین حکومت مرکزی و مردم محلی را بازی می‌کردند (یعنی جامعه مدنی از نوع مصنوعی آن).<sup>(۱۵)</sup> بدین ترتیب حاکمیت قدرت مرکزی به رغم وجود تعارض در سراسر شوروی تداوم می‌یافت و نخبگان محلی (به رغم تفاوت در قومیت) از منافع آن برخوردار بودند. غیر از «نخبگان محلی»، اقلیتهای قومی، که تحت حکومت این نخبگان محلی زندگی می‌کردند، جهت تقویت موقعیت حاشیه‌ای خود با برقرار کردن ارتباطهای ویژه با مرکز اتحاد جماهیر شوروی، نقش ستون پنجم را برای حکومت مرکزی بازی می‌کردند.

## دوره انتقال

در دهه هشتاد، انتقاد از ایدئولوژی و بنیانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه سوسیالیستی شوروی بالا گرفت تا جایی که در کادر رهبری اتحاد جماهیر شوروی این انتقادات هم در برنامه اصلاحی پرسترویکا (برای توسعه اقتصادی) و هم در گلاس‌نوست (برای توسعه سیاسی) در دوره گورباچف بازتاب پیدا کرد. در این دوره بر خلاف سیاست



«ناسیونالیزم در قُرم و سوسیالیزم در محتوا» در دورهٔ لنین و سیاست «سوسیالیزم در قُرم و روسی کردن در محتوا» در دورهٔ استالین، سیاست «سوسیالیزم در قُرم و پلورالیزم در محتوا»<sup>(۱۶)</sup> مورد توجه قرار گرفت. چنین تغییری در ایدئولوژی و سیاست اتحاد جماهیر شوروی نفی تدریجی اقتدار اتحادیهٔ جماهیر و نخبگان محلی (یا نفی جامعهٔ مدنی مصنوعی) در واحدهای سیاسی شوروی را به همراه داشت. اگرچه رهبران شوروی در ابتدا فکر نمی‌کردند ولی عواقب ناخواستهٔ این سیاستشان عملاً آزادسازی نیروی ناسیونالیزم بود.<sup>(۱۷)</sup> از ژانویه ۱۹۸۶ تا نوامبر بیش از چهل حادثهٔ مهم مانند اعتصابهای سراسری، تظاهرات یک‌میلیونی، اتفاق افتاد و با تغییر بند ۶ قانون اساسی در سال ۱۹۸۹، که برابر آن دیگر جدایی اقوام منوط به دستور حزب کمونیست نبود، شاهد تشکیل «دولت - کشورهای» جدید شدیم.<sup>(۱۸)</sup>

### چرا چهارده جمهوری

چرا در این دورهٔ انتقال، از میان ۱۰۳ گروه قومی که هر کدام ادعای سرزمین مادری دارند، تنها چهارده جمهوری توانستند فرایند استقلال را طی کنند؟ اول اینکه مردم اکثریت این جمهوری‌ها، اگرچه در طی هفتاد سال حکومت کمونیستها امکان استقلال نداشتند اما در داخل اتحاد جماهیر شوروی، دارای استقلال نسبی بودند (خصوصاً از لحاظ فرهنگی) لذا توانایی و آگاهی در سطح ملی در میان آنها از طریق نهادهایی بومی تقویت شده بود. دوم اینکه «نخبگان محلی» که مسلط بر نهادهای دولتی بودند، همراه با استحالهٔ سیاستها در درون حزب کمونیست شوروی، با جنبشهای ناسیونالیستی محلی همراهی کردند (یا صحنه را بدون مقاومت ترک کردند) لذا جنبشهای ناسیونالیستی در درون این جمهوری‌ها، با دولت سرکوبگر کمتر مواجه شدند.<sup>(۱۹)</sup> (و همچنین در تمام جمهوری‌های چهارده‌گانه، غیر از جمهوری قزاقستان اکثریت کارمندان ادارات از مردم محلی بودند). سوم، با تغییر جهت نخبگان محلی، سازماندهی و منابع دولتی در اختیار جنبش ناسیونالیستی قرار گرفت. بدین ترتیب عواملی چون: وجود سازمانها و منابع کافی برای بسیج سیاسی مردم، فقدان حکومت سرکوبگر، تغییر جهت نخبگان محلی (کمونیستهای سابق)، شرایطی را به وجود

آوردند که اقوام دیگر به‌رغم قوی بودن نیروی ناسیونالیزم در آنها هنوز نتوانسته‌اند به استقلال برسند و دور از انتظار نیست اقوامی که در درون جمهوری‌های فعلی روسیه (که از شرایط یادشده کمتر بهره‌مندند) برای استقلال راه سخت و خونینی در پیش داشته باشند که نمونه بارز آن جنبش مردم چین می‌باشد.

باید توجه داشت نقش عوامل فوق در جنبشهای سیاسی - قومی، که منجر به استقلال جمهوری‌های چهارده‌گانه شد، در هر کدام از این جمهوری‌ها متفاوت است. به‌طور کلی برای تفسیر این جنبشها از سه نوع تئوری استفاده شده است.<sup>(۲۰)</sup> اولین آنها «دیدگاه توسعه» است و آن در شرایطی است که توسعه اقتصادی نابرابر بین قوم مسلط و قوم تابع اتفاق می‌افتد. در این شرایط نابرابر همانندی‌های قومی موجب همبستگی شده تبدیل به نیروی ناسیونالیستی می‌شود. در این دیدگاه آنچه باعث بسیج مردم می‌شود فقر واقعی آنها نیست بلکه احساس نابرابری آن قوم نسبت به توسعه اقتصادی قوم مسلط است. جنبش مردم در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز برابر این دیدگاه تفسیر می‌شود. دیدگاه دوم، نظریه «عکس‌العمل قومی» است. تسلط فرهنگی که با حضور افراد قوم برتر بر قوم تابع انجام می‌شود، نیروی قومی در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهد. در این حالت اقشار پایین جامعه، قشرهای حاکم را بیگانه به حساب می‌آورند و در مقابل اقشار حاکم فرهنگ بومی آنها را پست می‌شمارند؛ جمهوری‌های بالتیک را با تسلط تعداد زیادی از مهاجرین روسی از این چشم‌انداز تبیین می‌کنند. سوم، نظریه «رقابت» است. در این دیدگاه یک گروه قومی باید از لحاظ جمعیت و منابع آنقدر بزرگ باشد تا بتواند با قوم اصلی رقابت کند. جنبش و بسیج سیاسی وقتی شعله‌ور می‌شود که گروه‌های قومی (چه مسلط، چه تابع) برای بهره‌برداری از منابع با هم به رقابت بپردازند؛ جنبش مردم در جمهوری اوکراین از این دیدگاه تفسیر می‌شود. بدین ترتیب این تئوری‌ها حداقل برای ما این نکته را روشن می‌کنند که نیروی ناسیونالیزم و عواملی که منجر به تأسیس جمهوری‌های جدید شدند، در هر جمهوری متفاوت است.

### میراث بجای مانده و نگاهی به آینده

نیروی ناسیونالیزم غیرروسی که در دوره تزارها در بند بود، در دوره کمونیستها (به‌رغم

فشار حکومت مرکزی و نخبگان محلی آن) حرکت‌هایی به سوی استقلال داشت و از میان آنان ۱۴ واحد سیاسی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی وارد مرحله تأسیس رسمی دولت - کشور شدند. اینک از زاویه این مقاله، و نقش نیروی ناسیونالیسم، نگاهی کلی به وضعیت آینده این جمهوری‌ها (خصوصاً روسیه) از لحاظ داخلی و خارجی می‌توان انداخت:

۱. وضعیت آزادسازی این ملتها، با جنبشها و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی صورت گرفته است. در این فضای احساسی - ناسیونالیستی امکان سازماندهی عقلانی و قانونی در عرصه سیاست و اقتصاد به حداقل می‌رسد. به بیان دیگر جامعه پلورالیستی که گورباچف با اهداف سوسیالیستی در تعقیب آن بود در شرایط فعلی با مشکلات جدی روبه‌رو است. چون ایدئولوژی ناسیونالیستی همچون ایدئولوژی کمونیستی، به افراد جامعه (که مسامحتاً شهروند گفته می‌شود) تا آنجا احترام می‌گذارند که حامل ارزشهای جمعی آن ایدئولوژی باشد - یعنی اجتماع وفاداران. لذا آشنایی که تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیستی نیستند و به‌علاوه اقوامی که در هر کدام از این جمهوری‌ها در اقلیت هستند، تا ایجاد یک وضعیت مورد قبول با وضع موجود در چالش خواهند بود و امکان موقعیت گروهها و گرایشهایی که معتقد به ارزشهای فراقومی باشند فعلاً در هیأت حاکمه این جمهوری‌ها کم است. اما از طرف دیگر امکان گرایشهای تند ناسیونالیستی (فاشیستی) به‌رغم شرایط مساعد آن (بحران اقتصادی و ضعف نهادهای جامعه مدنی) کم می‌باشد چون اولاً در وجدان تاریخی مردم تجربه استالین برابر تجربه هیتلر می‌باشد (خصوصاً برای روسها) ثانیاً بنیانها و مفاهیم فلسفی و نظری که در فاشیسم آلمان و ایتالیا فراهم بود در ادبیات انتقادی این جمهوری‌ها ریشه ندارد. لذا امکان حضور و تداوم گرایشها و گروههای مردم‌انگیز (یا پاپولیستی با امتزاجی از شعارهای دموکراتیک و سوسیالیستی) با سیاستهای روزمره و مقطعی (و بسته به شرایط مسالمت‌آمیز و یا خشونت‌آمیز) بیش از دو گرایش مذکور محتمل است.<sup>(۲۱)</sup>

۲. وضعیت تضاد قومی که تا دیروز مشکل داخلی اتحاد جماهیر شوروی بود اینک مشکل خارجی این جمهوری‌ها در ارتباط با یکدیگر می‌باشد. از یک طرف «نیروی ناسیونالیزم» پتانسیل درگیری قومی را همچنان زنده نگه می‌دارد خصوصاً با توجه به اختلافات مرزی و از طرفی دیگر ویژگی چندقومی (جدول شماره ۳) و بحرانهای اقتصادی و

سیاسی در همه این جمهوری‌ها واقعیتی است که گرایشهای همزیستی منطقه‌ای را با کشور مرکز (روسیه) و همچنین همسایه‌های بزرگ منطقه مثل ایران، ترکیه، پاکستان را تقویت می‌کند.

## یادداشتها

۱. در این مقاله اصطلاح «جامعه‌شوروی»، از یک طرف یادآور الگوی فرضی جامعه ایده‌آل سوسیالیستی است و از طرف دیگر حکایت از جامعه چندقومی (با سطوح مختلف توسعه اقتصادی و اجتماعی) دارد که رهبران کمونیست در طول هفتاد و چهار سال (۱۹۹۱-۱۹۱۷) قصد تغییر آن را طبق ایدئولوژی سوسیالیستی (نوع شوروی) داشتند. لذا جامعه‌ای نخیلی و واقعی است.

۲. در مورد اینکه هیأت حاکمه در دوره اصلاحات (گورباچف) مسئله قومیت را جدی نگرفته بود نگاه کنید به: Ian Bremmer, *Nationalism and Politics: in former Soviet Union*, p.10.

۳. درباره اصلاحات اقتصادی (پرسترویکا) و اصلاحات سیاسی (گلاسنوست) در زمان شوروی، نگاه کنید به: Ed A. Hewett, *Reforming the Soviet Economy* (Brookings: Washington DC, 1988).

۴. نگاه اصلی مطالعات «شوروی‌شناسی» به جامعه شوروی، نگاهی از بالا (یعنی از دریچه عملکرد اتحادیه جماهیر شوروی) به پایین (اتحادیه‌ها، خودمختاری‌ها) بوده است. اما بعد از بحرانهای ناسیونالیستی سالهای اخیر، نگاه از پایین (یعنی از دریچه جنبشهای ناسیونالیستی در اتحادیه‌ها، خودمختاری) به بالا (دولت اتحادیه جماهیر شوروی) نیز مورد توجه قرار گرفته است. منابع زیر نمونه‌هایی از این رویکرد جدید است:

Robert Conquest, ed., *The Last Empire: Nationality and the Soviet Future* (Stanford: Hoover Institution Press, 1986); Nadia Diuk and Adrian Karatnycky, *The Hidden Nations: The People Challenge the Soviet Union* (New York: William Morrow and Co, 1990); Bohdan Nahaylo and Victor Swoboda, *Soviet Disunion* (New York: The Free Press, 1990).

۵. آشنایی با عوامل و روندهای اصلی در تحولات اجتماعی از ویژگی‌های مثبت روش تاریخی - ساختاری است. اما غیر از عدم دقت تجربی در سنجش عوامل، این روش با تنگنای اساسی دیگری نیز روبه‌رو است در این روش هنگام مطالعه پدیده اجتماعی (و در این مطالعه نیروی ناسیونالیسم) احساسات، دلایل و آرزوهایی که افراد در جامعه بخاطر آنها دست به عمل جمعی (مانند جنبش سیاسی) می‌زنند مورد توجه قرار نمی‌گیرد.



## نیروی ناسیونالیسم: کنترل و رهایی آن در شوروی سابق

تدااسکاکپول از جامعه‌شناسان نامداری است که این روش را برای مطالعه تحولات بزرگ اجتماعی (قبل از انقلاب روسیه و انقلاب اسلامی ایران و ...) به کار برده است و در سالهای اخیر به نارسایی‌های این روش توجه کرده و روشی که هم متضمن عوامل ساختاری و هم متضمن فهم عمل افراد جامعه باشد را پیشنهاد نموده است. نگاه کنید به:

Theda Skocpol, «Emerging Agenda and Recurrent Strategies in Historical Sociology», in Sckocpol., *Vison and method in Historical Sociology* (Cambridge: Cambridge university press, 1987), p.362.

۶. ناسیونالیسم را باید مورد به مورد بررسی کرد و امکان تحلیل آن براساس چند عامل از قبیل تعیین شده امکان‌پذیر نیست، واقعیتی است پویا که حضورش را در جامعه باشدت و ضعفهای متفاوت می‌توان احساس نمود اما به‌رغم این حضور همه‌جایی، برشمردن ویژگی‌ها و دادن تعریفی جامع و مانع از آنها معمولاً با مشکل روبه‌رو است. اسناد در دائرةالمعارف ناسیونالیسم، آن را اینگونه تعریف می‌کند: «واژه ناسیونالیسم هر تعریف ساده‌ای را قبول نمی‌کند. پدیده‌ای پیچیده است و اغلب مبهم و رمز آلود». به ترتیب نگاه کنید به:

Lousi L.Snyder. *Encyclopedia of Nationalism* (New York: Parayon House, 1991), p.185.

و همین‌طور مشکلاتی که برای نمیز مفهوم قومیت و ملیت وجود دارد نگاه کنید به:

P.Brass *Ethnicity and Nationalism. Theory and Comparison* 7. See Viktor Kozlor, *the people of Soviet union* (London, Indiana University press 1988), p.15.

۷. آمارها و جداولی که در این مقاله به آن استناد گردیده از کتاب فوق (Ethnicity and Nationalism) که توسط یک مردم‌شناس و جمعیت‌شناس روسی نوشته شده، اقتباس شده است. این ترجمه از منابع دست‌اول آماری شوروی‌شناسی است.

8. See V.I. Lenin, *Poln. Sobr. Soch* (Collected Works). Vol.30, p.35. quoted in *viktor op.cit.*, p.26.

۹. به‌رغم تهاجم مکرر تزارها، مسلمانان روسیه (از آسیای مرکزی و قفقاز و ماورای قفقاز ولگا) از مذهب و اعتقادات خود دفاع نمودند و حتی عده کمی از مسلمانان تاتار که در قرن ۱۹ مسیحی شدند در کمتر از یک‌دهه مجدداً به اسلام بازگشتند. مقاومت مسلمانان در دوره کمونیستی در قرن بیستم نیز ادامه یافت. در سرشماری‌ها رسمی مناطق غیرمسلمان‌نشین عده‌ای از مردم در سرشماری‌ها خود را «بی‌اعتقاد» معرفی



کرده‌اند اما این پدیده آماری در جمهوری‌های مسلمان‌نشین به چشم نمی‌خورد. گوزلف در چندجای کتابش به این پدیده اشاره می‌کند (صص ۲۲-۳۰).

10. See V.L.Lenin, Collected Works, Vol25, p.271.

11. *Ibid.*, Vol.24. p.134.

12. *Ibid.*, Vol.24, p.134.

13. See Dekrety Sovetskoi (Moscow, 1957). Vol.1, p.40, quoted in Viktor, *op.cit.*, p.40, edited in Viktor, *op.cit.*, p.30.

14. See Aleka anidr M.Neckich. The Punished peoples the Deportation and the fact of Soviet Minoritties at end of the second world war (New York R,W.W. Noyton 1978).

15. See iam Bremmer, Nationalism and Politics in former Soviet Union. 1993, p.12.

۱۶. در اینجا منظور از «پلورالیسم» وضعیتی است که گورباچف می‌خواست در جامعه شوروی ایجاد کند وضعیتی که نهادهای جامعه مدنی در جامعه تقویت بشود و دولت در حقیقت نماینده جامعه مدنی باشد و نهادهای جامعه مدنی که ضرورتاً با توجه به افسار اجتماعی و قومی در جامعه متنوع و متکثر است و قدرت دولت ناشی از خواست این افسار متنوع است نه حزب کمونیست شوروی.

17. *Ibid.*, Chap 21.

18. *Ibid.*, pp.538-549.

19. See Anders Aslund, Gorbachev's struggle for economic Reform (Ithaca: cornell university press, 1989).

۲۰. در مورد بحث تفضیلی درباره این تئوری‌ها، رجوع کنید به:  
Lan Bremmer, Nationalism and Politics, pp.532-535.

21. See Walter Laqueur, «Russian Nationalism», Foreign Affairs, Vol.71, No.5, (Winter 1992-93), pp.103-116.



پیوستها

جدول شماره ۱ - توزیع جمعیت مردم امپراتوری روسیه برحسب زبانهای بومی در سال ۱۸۹۷

نام و تعداد به نفر	
۱. زبانهای اسلاو روسی:	۱۸۶،۹۰۰ یوتانی
روسه کبیر ۵۵،۶۶۷،۰۰۰	۹۰۰ آبیانی
روسه کوچک ۲۲،۳۸۰،۶۰۰	۱،۱۷۳،۱۰۰ ارمنی
بیلوروسی ۵،۸۸۵،۵۰۰	۳۱،۷۰۰ <sup>۱</sup> فارسی
نهبستانی ۷،۹۳۱،۳۰۰	۳۵۰،۴۰۰ تاجیکی
چک ۵۰،۴۰۰	۹۵،۱۰۰ تات
سرب، کروات، اسلون ۱،۸۰۰	۲۷،۲۰۰ کراچی
گوشهای لتونی و لیتوانی:	۹۹،۹۰۰ کروی
لیتوانی ۱،۲۱۰،۵۰۰	۳۵،۳۰۰ طالشنی
Zhmd ۲۴۸،۰۰۰	۴۴،۶۰۰ Gipsy
نتونی ۱،۴۳۵،۹۰۰	۵۰۰ افغانی
۲. زبانهای ژمی	گوشهای قفقازی:
منداوی، رمانی، فرسه ۱،۱۲۱،۷۰۰	چرکسی:
اسپانیا و پرتغال ۲۱،۳۰۰	کارباردین ۹۸،۶۰۰
۳. زبانهای آلمانی	۴۶،۳۰۰ چرکس
آلمانی ۱،۷۹۰،۵۰۰	ابخاز ۷۲،۱۰۰
نروژی، دانمارکی، دُج وانگلیسی ۲۳،۲۰۰	چچن:
گوشهای کارتولین (Kartvelian)	چمین ۲۲۶،۳۰۰
گرچی ۸۲۴،۰۰۰	اینگوش ۴۷،۴۰۰
imeret ۲۷۳،۲۰۰	کستین ۴۰۰
Mingrel ۲۳۹،۶۰۰	یزگین:
۱۵،۷۰۰ Svanat	۲۱۲،۷۰۰ Avar-Armdkhvi

۱. فارسی، تاجیکی، تات، کردی، طالشنی همه جزو زبان ایرانی است.

۴. زبانهای دیگر هندواروپایی



۸۳،۴۰۰ کمیک	۱۳۰،۲۰۰ دارگین
۴۰،۱۰۰ Wagai	۱۵۹،۲۰۰ Kyurm
۲۰۸،۸۰۰ ترک	۷،۱۰۰ Udin
۲۹،۹۰۰ قرابایان	۹۱،۳۰۰ kuzi-kumyk و دیگران
۲۸۱،۴۰۰ ترکمن	گوش فینقی:
۴،۰۸۴،۱۰۰ Kirgiz-Kalsar	۱۴۳،۱۰۰ Finnish
۲۰۱،۷۰۰ قرقریز	۴۲۱،۰۰۰ Votuok
۷،۶۰۰ Kipchak	۲۰۸،۱۰۰ کارئین
۱۰۴،۳۰۰ قرقالیپاق	۱۳،۸۰۰ Izhor
۹۶۸،۷۰۰ سارت	۲۵/۸۰۰ Chud
۷۲۶،۵۰۰ ازبک	۱،۰۰۲،۷۰۰ استونی
۵۶،۵۰ Tranchin	۱،۸۰۰ Iopar
۷۴،۹۰۰ Kashgar	۱۰۴،۷۰۰ Zyrvam
۴۴۰،۴۰۰ گویشهای دیگر ترکی	۱۰۴،۷۰۰ برم
۲۲۷،۴۰۰ ناکوت	۱۰،۲۳،۸۰۰ مرداوی
گویشهای مغولی:	۳۷۵،۴۰۰ چریلیس
(Mongltian-Buryat)	۷،۶۰۰ Vogvl
۱۹۰،۶۰۰ کالمیق	۱۹،۷۰۰ Outyak
۲۸۸،۷۰۰ Burgat	مجاری ۱۰،۰۰۰
۸۰۰ مغولی	گویشهای ترکی - تاتار:
گویشهای قبایل شمالی:	۳،۷۳۷،۶۰۰ تاتار
۱۵،۹۰۰ Samoyed	۱،۳۲۱،۴۰۰ بستکیر
۶۶،۳۰۰ Tungus	۵۳،۸۰۰ Mescheryak
۱،۸۰۰ Chukotsk	۱۱۷،۷۰۰ Teptyar
۶،۱۰۰ Karyak	۸۴۳،۸۰۰ Chuvash
۴،۰۰۰ Kamchadal	منچوری ۳،۴۰۰



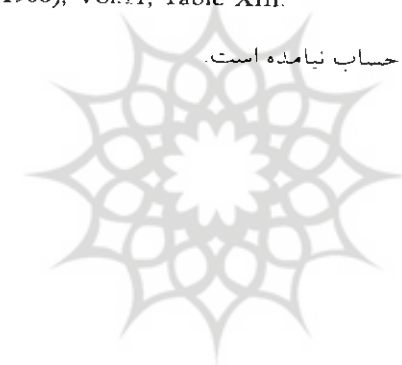


نیروی ناسیونالیسم: کنترل و رهایی آن در شوروی سابق

۵۷،۴۰۰	چینی	۹۰۰	باگاگیر
۲۶،۰۰۰	کره‌ای	۵۰۰	جوان
۲،۶۰۰	زایی	۱،۱۰۰	اسلیمر
۶. زبانها و گویشهای دیگر		۶،۲۰۰	گیلیاک
۱،۷۰۰	عربی	۱۴،۰۰۰	Ainu
۵،۳۰۰	آشوری	۶۰۰	Aleut
۵،۰۰۰	مردم بدون زبان بومی	۱،۰۰۰	Yenisei Ostyak
۱۲۵،۶۴۰،۱۰۰	کل		ش. زبانهای ملل دور

Source: *Perbaya Vseoosnchava Perepies Maseteryi Rossiiskoi imperii*, 1897. *Obshchii Svod Poim Pzherii* (St Petersburg, 1906), Vol.11, Table XIII.

در این جدول جمعیت فنلاند به حساب نیامده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## جدول شماره ۲- توزیع جمعیت امپراتوری روسیه بر حسب مذهب در سال ۱۸۹۷

تعداد به درصد	تعداد به نفر	نام مذهب
۶۹/۴	۸۷,۱۳۳,۶۰۰	ارتدوکس و ادینوری <sup>۱</sup>
۱/۸	۲,۲۰۴,۶۰۰	مذاهب و فرقه‌های قدیمی
۰/۹	۱,۱۷۹,۲۰۰	ارمنی گِگوری
۰/۰	۳۸,۸۰۰	ارمنی کاتولیک
۹/۱	۱۱,۴۶۸,۰۰۰	کاتولیکها
۲/۸	۳,۵۷۲,۷۰۰	نوبری‌ها
۰/۱	۸۵,۴۰۰	پروستانهای اصلاح‌گرا
۰/۰	۳۸,۱۰۰	بابتیستها
۰/۱	۶۶,۶۰۰	یمینستها
۰/۰	۸,۱۰۰	سایر فرق مسیحی
۰/۰	۱۲,۹۰۰	کارائینز <sup>۲</sup>
۴/۲	۵,۲۱۵,۸۰۰	یهودی‌ها
۱۱/۲	۱۳,۹۰۷,۰۰۰	مسلمان
۰/۳	۴۳۳,۹۰۰	بودائیست‌ها و لامائیست‌ها
۰/۲	۲۵۸,۳۰۰	فرقه‌های غیرمسیحی
/۱۰۰	۱۲۵,۶۴۰,۰۰۰	کل

Source: Petvaya vseobshchaya parepis maselenie Rossiokoi imper ii, 1987. Obshchii svod po imperii, Vol.1, p.XV.

۱. ادینوری یکی از شاخه‌های مذاهب قدیمی است که با سازمان رسمی مذهب کاتولیک سازش کرده‌اند.  
 ۲. کارائینز - شاخه‌ای از یهودیان هستند که تلمود (Talmud) را انکار کرده‌اند.

جدول شماره ۳- ترکیب بومی و غیربومی بودن اتحادیه‌ها و خودمختاری‌ها (۱۹۷۹)

نام	کل جمعیت	جمعیت بومی	جمعیت روسی	از اقوام دیگر
اتحادیه روسیه	۱۳۷،۴۱۰،۰۰۰	٪۸۲/۶	٪۸۲/۶	٪۱۷/۴
خودمختاری باشقیر	۳،۸۴۴،۰۰۰	٪۲۴/۳	٪۴۰/۳	٪۳۴/۴
خودمختاری بورات	۸۹۹،۰۰۰	٪۲۳	٪۷۲	٪۵
خودمختاری داغستان	۱،۶۲۸،۰۰۰	٪۷۷/۸	٪۱۱/۶	٪۱۰/۶
خودمختاری کاباردینو	۶۶۷،۰۰۰	٪۵۴/۵	٪۳۵/۱	٪۱۰/۴
خودمختاری کابلیک	۲۹۵،۰۰۰	٪۴۱/۵	٪۴۲/۶	۱۵/۹
خودمختاری کارلین	۷۳۲،۰۰۰	٪۱۱/۱	٪۷۱/۳	٪۱۶/۶
خودمختاری کومی	۱،۱۱۰،۰۰۰	٪۳۵/۴	٪۵۶/۷	٪۱۶/۹
خودمختاری ماری	۷۰۴،۰۰۰	٪۴۳/۵	٪۴۷/۵	٪۹
خودمختاری موردای	۹۹۰،۰۰۰	٪۳۴/۲	٪۵۹/۷	٪۶/۱
خودمختاری اُستین	۵۹۲،۰۰۰	٪۵۰/۵	٪۳۳/۵	٪۱۵/۹
خودمختاری تاتار	۳،۴۴۵،۰۰۰	٪۴۷/۶	٪۴۴	٪۸/۴
خودمختاری تووا	۲۶۸،۰۰۰	٪۶۰/۵	٪۳۶/۲	٪۳/۳
خودمختاری ادمورت	۱،۴۹۲،۰۰۰	٪۲۲/۱	٪۵۸/۳	٪۹/۶
"چچن - انگوش	۱،۱۵۶،۰۰۰	٪۶۴/۹	٪۲۹/۶	٪۵/۸
خودمختاری یاکوت	۵۸۲،۰۰۰	٪۳۹/۶	٪۵۰/۴	٪۱۲/۷
اتحادیه اوکراین	۴۹،۶۰۹،۰۰۰	٪۷۳/۶	٪۲۱/۱	٪۵/۳
اتحادیه بیلروس	۹،۵۳۲،۰۰۰	٪۷۹/۴	٪۱۱/۹	٪۸/۷
اتحادیه لیتوانی	۳،۳۹۱،۰۰۰	٪۸۰	٪۸/۹	٪۱۱/۱
اتحادیه کتویا	۲،۵۰۳،۰۰۰	٪۵۳/۷	٪۳۲/۸	٪۱۳/۵
اتحادیه مولداوی	۳،۹۵۰،۰۰۰	٪۶۳/۹	٪۱۲/۸	٪۲۳/۳
اتحادیه گرجستان	۴،۹۹۳،۰۰۰	٪۶۸/۸	٪۷/۴	٪۲۳/۸
خودمختاری آبخاز	۴۸۶،۰۰۰	٪۱۷/۱	٪۱۶/۴	٪۶۶/۵
خودمختاری ادزار	۳۵۴،۰۰۰	٪۸۰/۱	٪۹/۸	٪۱۰/۱
اتحادیه ارمنستان	۳،۰۳۷،۰۰۰	٪۸۹/۷	٪۲/۳	٪۸
اتحادیه آذربایجان	۶،۰۲۶،۰۰۰	٪۶۸/۱	٪۷/۹	٪۱۴
خودمختاری نخجوان	۲۴۰،۰۰۰	٪۹۵/۶	٪۱/۶	٪۲/۸
اتحادیه قزاقستان	۱۴،۶۸۴،۰۰۰	٪۳۶	٪۴۰/۸	٪۲۳/۲
اتحادیه ازبکستان	۱۵،۳۸۹،۰۰۰	٪۶۸/۷	٪۱۰/۸	٪۲۰/۵
خودمختاری قراقالباق	۹۰۵،۰۰۰	٪۳۱/۱	٪۲/۴	٪۶۶/۵
اتحادیه ترکمنستان	۲،۷۹۵،۰۰۰	٪۶۸/۶	٪۱۲/۶	٪۱۹
اتحادیه تاجیکستان	۳،۸۰۶،۰۰۰	٪۵۸/۸	٪۱۰/۴	٪۳۰/۸
اتحادیه قرقیزستان	۳،۵۲۳،۰۰۰	٪۴۷/۹	٪۲۵/۹	٪۲۶/۲

Source, Victor Kozlov, The Peoples of the Soviet Union, pp.79-83.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی